

بقلم آقای حسین نقذی اعزاز

اوضاع ایران در قرن نوزدهم

۱۹

یکی از نامه هائی که بر رمز در میان اوراق قائم مقام یافت شد بقلم ظل السلطان است که اینک از کتاب ناسخ الرموز تألیف میرزا محمود مفتاح الملك نقل میشود. کتاب یاد شده در اختیار آقای دکتر حسین مفتاح نواده مفتاح الملك میباشد ظل السلطان یکی از شاهزادگان سرکشی بود که قائم مقام میکوشید تا خود را با ایشان موافق نشان بدهد و بهمین نظر کلید رمز خویش را در دسترس ایشان گذاشته بود منتهی نسخه های رمز با هم فرق داشت

زمین ترکید و پیدا شد سر خر

زه کردن این گمان بسی دشوار است

زور بخر نمی رسد بر بالانش زن

زن راضی، شوهر راضی، گوز بریش قاضی

حرف السین المهمله

سیر غم گرسنه نخورد

سیر مردن به که گرسنه زیستن

سک سیر است و قلبه ترش

سک اصحاب کهن

سنگ روی بیخ

سک داند و کفشگر که در انبان چیست

عرب گوید : لا يعلم ما فی الخف إلا الکتب و الاسکاف

سرود بیاد مستان میدهد

سلام روستائی بی طمع نیست

۱ - بی در کاو است و کاو در کهسار است (منسوب به ابوسعید ابوالخیر)

۲ - زورش . . . میزند (دهخدا) . . . کور پدر قاضی (دهخدا)

۴ - ما فی الخف درست است ، ولی در متن «لا يعلم فی الحق . . . آمده و غلط از نویسنده است



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

خانه زلور استاده آیت عمیره محمود

جناب قائم مقام اقتضای رضای خدا این بود که خاک اندوه و مصیبت بر فرق من و تو ریخته شود که با کردگار جهان جنگ نیست. شدنی شد حالا باید کاری کرد که در میان خلق عالم راهی برویم و بالمره تمام نشویم باری، بعد از رسیدن این خبر تعزیت داری شد. شاهم التفات فرمودند فرامین

بخراسان و آذربایجان نوشتند که ولایات ولیعهد را بمحمد میرزا دادیم هر قدر سعی شد که شاید منصب نایب السلطنگی را بمحمد میرزا مرحمت فرمایند بجائی نرسید و فرمایش شاه هم این بوده و هست که احدی از شاهزادگان تمکین محمد میرزا را بولیعهدی نخواهد کرد. در این صورت سکوت کردن خودم را باعث تمام شدن خودم و محمد میرزا هر دو میدانم. انشاء الله تعالی در این روزها منصب ولیعهدی را برای خودم میگیرم و از این رهگذر آسوده خواهید شد

آمدیم بر سر کار و مطلب اول اینکه این مطلب بر شاه و خلق و بر من معلوم است که ولیعهد طفلی بود بدست قائم مقام مرحوم دادن او را بمرتبه ولیعهدی رساند. بعد از آن مرحوم شما که قائم مقام هستید بهتر و خوبتر کار را گذرانیدید و آقای خود را پادشاه مقتدری کردید. خدا نخواست حالا دلم میخواهد که کار من و محمد میرزا که فرزندان و نور چشم من است بریشان نشود. از همت بلند و تدبیر شما و مردانگی و فتوت شما نان بخته ما که در حقیقت خودت و پدرت بخته اید از دست ما نرود. با خدای خود جدت رسول هاشمی عهد کرده ام که بی مصلحت و مشورت شما آب نخورم و تا جان دارم از گفته شما تغلف نکنم. ماها حالا سه کار داریم اول منصب ولیعهدی که بیاطن جدت اینروزها خواهم گرفت دویم اینکه سه مملکت تعلق بما دارد آذربایجان و طهران و خراسان و عراق در مانده و حیرانم که چه باید کرد بی دستور العمل شما هیچ کاری نمیکنم و نخواهم کرد. در رسیدن این چاپار دستور العمل مرا بنویسید و بفرستید که بدانم مصلحت در چه چیز است. شما باید بطهران بیایید و در نزد من باشید و من و شما هر دو بآذربایجان برویم و محمد میرزا در خراسان باشد و ما تقویت او را بکنیم یا قسمهای دیگر که بفکر شما برسد بکنید من بشیر گفته شما کاری نخواهم کرد و حرف احدی را نخواهم شنید. هر قراریکه در کار آذربایجان میدهید بدهید هر قراریکه در کار خراسان می دهید بدهید و هر قراری که در کار طهران میدهید بدهید. اگر من باید در طهران بنشینم بنشینم اگر باید بآذربایجان بروم بروم اگر محمد میرزا باید بآذربایجان برود برود اگر در خراسان باید بماند بماند. باری منتظر دستور العمل شما هستم تا دستور العمل شما نرسد اقدام بهیچ کاری نخواهم کرد. امیدوارم که انشاء الله تعالی بطوری که نایب السلطنه از خدمت مرحوم پدرت و خودت باین مرتبه هارسید که پادشاه شد و از همه کس بالاتر من و محمد میرزا هم بعد از فضل خدا در زیر سایه شاه و تدبیر و خدمت شما از همه کس بالاتر و بهتر باشیم و محسود کل عالم شویم، امنای دولت بعضی بر اینند که من بآذربایجان بروم بعضی بر اینند که در تهران بمانم لیکن من بشیر دستور العمل شما کاری از جزئی و کلی نخواهم کرد. زود زود دستور العمل مفصلی برای من بفرستید. تحریر فی غره شهر رجب المرجب سنه ۱۲۴۹